



نشریه علمی تمدن اسلامی و دین پژوهی

سال اول / شماره چهارم / تابستان ۱۳۹۹



## دیدگاه قرآن کریم درباره عوامل پیشرفت و انحطاط امت ها

مصطفی گوهری فخرآباد<sup>۱</sup> / سمانه گوهری فخرآباد<sup>۲</sup>

(۱۰- ۲۷)

### چکیده

در قرآن کریم، سرگذشت اقوام و امت های بسیاری، آمده است که با توجه به سنت های لایتغیر الهی، قابل الگوبرداری و تعمیم به همه دوره ها و زمینه ها است، از این رو، این مقاله، با روشی توصیفی-تحلیلی، در نیل به این هدف که نشان دهد: عوامل پیشرفت و انحطاط امت ها را بر مبنای آیات قرآن چیست؟ به رشته تحریر درآمده است. از بررسی مجموع سرگذشت های امم و اقوام در قرآن، نتیجه می گیریم که: عواملی چون فساد، رفاه زدگی، فسق، اسراف، استکبار، کفر به خدا، ظلم، پیروی کورکورانه از زمامداران و نظایر آن، سبب انحطاط و نابودی جوامع شده اند. براساس قاعده تعمیم سنت های الهی، در صورت بروز این عوامل، به خواست و مشیت الهی، انحطاط در کمین سایر ملت هایی خواهد بود که به فساد و ... دست می زنند، در مقابل، انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر، ایمان به خداوند و رعایت اعتدال و میانه روی در تمامی امور از اسباب ثبات و پیشرفت یک جامعه است.

واژگان کلیدی: قرآن، انحطاط، اقوام، امم، پیشرفت و سنت الهی.

<sup>۱</sup> - استادیار تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد - gohari-fa@um.ac.ir

<sup>۲</sup> - دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی مشهد - sa\_go146@um.ac.ir

## مقدمه

قرآن کریم سرگذشت اقوام مختلفی را بازگو کرده است که تامل در آنها موجب بازشناسایی راه مستقیم از مسیرهای انحرافی و پرهیز از افتادن در گرداب ها است. درباره این موضوع، تحقیقاتی انجام شده است. محمد در مقاله «هنوز نپرسیده ایم که چرا قرآن از ظهور و سقوط تمدن ها سخن می گوید؟» ضرورت توجه به سرگذشت اقوام پیشین در قرآن به عنوان زیرساخت احیای تمدن نوین اسلامی را بیان کرده است. به باور او، هدف قرآن از ترغیب انسان به گردش در زمین و دیدن اماکنی که زمانی مسکن و ماوای اقوام و تمدن ها بوده اند، بیشتر از این جهت است که انسان با نگاه به گذشته، دیدگاهی انتقادی بیابد و به اصلاح خود بپردازد و در این مساله تامل و تحقیق کند که چرا این اقوام از بین رفتند و آیا ما نیز مثل آنها در صورتی که روش آنها را پیشه سازیم، مضمحل نخواهیم شد؟ به نظر وی یکی از دلایل بالندگی تمدن غربی و جلوفتادن آنها از مسلمانان بررسی چرایی و چیستی ظهور و سقوط تمدن ها و پرداختن موشکافانه به پدیده بحران است. باید دید چه بحران هایی در قوم نوح به وجود آمد که منجر به آن حوادث شد؟ تشکیلات فرعون بر اساس کدام بحران، فروپاشید؟ اقوام عاد و ثمود چرا به زوال گراییدند؟ بی گمان پاسخ به همه این سئوالات در قرآن به وضوح مشاهده می شود و ما می توانیم با درکی متدولوژیک و از نگرش هستی شناختی تاریخی قرآن، نسبت به تمدن های انحطاط یافته استفاده نماییم و ساختمان تمدنی را که مدعی احیا یا بازسازی آن هستیم به شیوه ای صحیح پی ریزی کنیم.

(قراگزلو، ۱۳۷۹: ۱۰)

در مقاله «اصول و ضوابط حاکم بر سیر تمدن ها از منظر کلام وحی، مولف از همان آغاز، خاطر نشان می کند که با توجه به آن که از دیدگاه قرآن، سیر تاریخ سیری معقول و بر اساس ضوابط و قوانین است، بنابراین، می توان از سرگذشت اقوام گذشته عبرت گرفت. آیات ۱۳۷ سوره آل عمران و ۲۳ فتح، همین موضوع را بیان می دارد: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ: قطعاً پیش از شما سنتهایی [بوده و] سپری شده است. پس، در زمین بگردید و بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است؟»، «سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ و لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا: سنت الهی از پیش همین بوده، و در سنت الهی هرگز تغییری نخواهی یافت.» تحولات و دگرگونی های تاریخ از حیات تا ممات و از صعود تا سقوط تمدن ها همه تابع ضوابط و مقررات مشخصی است که

جامعه بشری می تواند در پرتو آگاهی از آنها و برقراری رابطه مطلوب با آن سنن و قواعد که جلوه ای از حاکمیت و اراده خدا بر تاریخ است، زمینه های سعادت‌مندی خود را فراهم آورد. وی در ادامه عوامل زایش و تعالی تمدن ها را در دوازده مورد فهرست کرده است. مولف در ادامه عامل اصلی سقوط ملت ها را بر اساس منطق وحی، انحراف از مسیر حق می داند به طوری که دیگر قابل برگشت نباشد و در ادامه چند مورد از انحرافات پیشینیان را که سبب ساز نابودی آنها شد، بر می شمارد.

نوآوری مقاله حاضر در این است که عواملی سقوط اقوام و تمدن ها، بر اساس منطق قرآن بیان شده است و در مقابل، ویژگی های مثبتی را که قرآن کریم از امت اسلامی حکایت می کند معرفی کرده، تا در مسیر تمدن نوین اسلامی به عنوان الگو استفاده شود. (محمدی، ۱۳۸۷: ۱۶۶)

در این مقاله حاضر، ابتدای کار بر روی تفاسیر شیعه و سنی است که به تناسب با اظهارنظرهای مولفان همراه شده است.

### بخش اول: عوامل انحطاط و سقوط

۱. فساد: در قرآن کریم به آیات بسیاری بر می خوریم که در آنها متذکر شده، خداوند متعال اقوام و ملل گوناگونی را به خاطر فساد نمودن در زمین و عدم بازگشت از روش خود به هلاکت رسانده است. به عنوان نمونه، درباره قوم ثمود و فرعون چنین آمده است: «و ثمودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ وَ بَا ثمود همانان که در دره، تخته سنگ ها می بریدند؟/ او با فرعون، صاحب خرگاه ها/ همانان که در شهرها سر به طغیان برداشتند/ و در آنها بسیار تبهکاری کردند/ تا آنکه پروردگارت بر سر آنان تازیانه عذاب را فرو نواخت.» (فجر/ ۹-۱۳) در این آیات به «فساد بسیار» قوم ثمود و فرعونیان در روی زمین اشاره شده است؛ لذا خداوند تازیانه عذاب را بر سر آنها فرود آورد. همچنین آیه «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ: آنگاه بعد از آنان موسی را با آیات خود به سوی فرعون و سران قومش فرستادیم ولی آنان به آن آیات کفر ورزیدند. پس بین فرجام مفسدان چگونه بود.» (اعراف/ ۱۰۳) که خداوند عاقبت فسادگران فرعونی را هلاکت و نابودی بیان فرموده است و نیز، آیه ۴۸ سوره نمل که یکی از ویژگی های قوم ثمود را «مفسد بودن» آنها معرفی کرده است. همچنین عاقبت قوم

شعیب که فساد می کردند، هلاکت بود: «و الی مَدَیْنِ أَخَاهُمْ شُعَیْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ ارْجُوا الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ لَا تَعْتَوُوا فِی الْاَرْضِ مُفْسِدِیْنَ فَكَذَّبُوهُ فَآخَذَتْهُمْ الرَّجْفَةُ فَاصْبَحُوا فِی دَارِهِمْ جَائِمِیْنَ: و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید و به روز بازپسین امید داشته باشید و در زمین سر به فساد بر مدارید. / پس او را دروغگو خواندند و زلزله آنان را فرو گرفت و بامدادان در خانه هایشان از پا درآمدند.» (عنکبوت/ ۳۶-۳۷) محمد عبده مصادیق فساد را چنین برشمرده است: «فساد ضد صلاح است، بنابراین، هر چیزی که از وضعیتی که در آن صلاح و منفعتش است خارج گردد، گفته می شود که آن چیز فاسد شده است و هر کس عملی انجام دهد که باعث فساد چیزی شود گفته می شود که او آن را فاسد کرده است، لذا از بین بردن امنیتی که بر نفوس و اموال و آبرو وجود دارد و نیز معارضه کردن با اجرا و پیاده کردن شریعت عادل و برپایی آن فساد کردن در زمین محسوب می شود.» (رشید رضا، ۱۹۹۰، ج ۶: ۲۹۵)

علامه طباطبایی در تفسیر آیات ۱۵۱ و ۱۵۲ سوره شعراء درباره این که فساد چگونه باعث هلاکت امت ها و رسیدن عذاب الهی می شود، می نویسد:

جهان هستی دارای یک هدف واحد است و به گونه ای آفریده و سازماندهی شده تا به آن هدف غایی و نهایی برسد. اجزایی که در جهان هستی نیز قرار دارند، طوری برنامه ریزی و خلق شده اند که هماهنگ و در ارتباط با یکدیگر رو به سوی آن هدف و غایت نهایی در حرکت اند و اگر یک جزء از اجزاء هستی در مسیر منحرفی از آن خط سیری که برایش پیش بینی و طراحی شده حرکت کند، نظم جهان هستی را مختل می کند و غایت و هدف همه را به تباهی می کشاند، لذا سایر اجزاء هستی سعی می کنند آن جزء متخلف را به مسیر صحیح باز گردانند و اگر بازنگشت، نابودش کنند تا به نظم و هدف جهان هستی خلل وارد نکنند. انسان ها هم که جزئی از این نظام خلقتند اگر بر طبق فطرت شان عمل کنند به سعادت خود می رسند و اگر عمل نکنند و راه فساد را در زمین پیش گیرند، خداوند متعال ابتدا آنها را به قحط و بلا گرفتار می کند؛ شاید که بازگردند و اگر باز نگشتند آنها را از بین می برد همچنان که در سوره اعراف

آیه ۹۶ فرمود: *وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَآخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ*<sup>۱</sup> (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵: ۳۰۶-۳۰۷)

بر این اساس، هلاکت قوم فسادگر، یک سنت الهی است؛ یعنی اگر امتی فساد کرد و به هشدارهای خدا توجهی نکنند، دچار عذاب الهی شده، به هلاکت می رسند؛ زیرا با وجود فساد، نظام خلقت به هم می خورد و طبعاً خداوند عالم و نظام هستی چنین چیزی را نمی پذیرد.

یکی دیگر از مفسران با توجه به آیات ۱۵۰-۱۵۲ سوره شعراء میان فساد و اسراف، رابطه برقرار کرده است به این صورت که در این آیات، مسرفان، مفسدان فی الارض معرفی شده اند: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ: از خدا پروا کنید و فرمانم برید/ و فرمان افراط گران را پیروی نکنید. آنان که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.» اسراف همان تجاوز از حد قانون آفرینش و قانون تشریح است. در یک نظام صحیح هر گونه تجاوز از حد موجب فساد و از هم گسیختگی می شود، به تعبیر دیگر، سرچشمه فساد، اسراف است و نتیجه اسراف، فساد است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۵: ۳۰۶-۳۰۷)

در مجموع، می توان گفت که اگر در جامعه ای فساد به وجود آید به طرف نابودی خود حرکت می کند، مگر این که به مسیر صحیح بازگردند و از اسراف در هر کاری دوری کنند؛ چرا که پیامد اسراف، فساد است و پیامد فساد، هلاکت و تباهی است و این سنت و قانون الهی است.

۲. رفاه زدگی و عدم سپاسگزاری: یکی دیگر از ویژگی های امت های هلاک شده، رفاه زدگی و عدم شکر در برابر نعمات الهی است. به عنوان نمونه در آیه ۵۸ سوره قصص چنین آمده است: «وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَبَلَكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَن مِّن بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ: و چه بسا شهرها که هلاکش کردیم؛ زیرا زندگی خوش آنها را سرمست کرده بود. این است سرهاشان که پس از آنان جز برای عده کمی مورد سکونت قرار نگرفته و ماییم که وارث آنان بودیم.» راغب اصفهانی در معنای بطر می نویسد: «(بطر، تحیر و غفلتی است که در اثر سوء استفاده از نعمت و قیام نمودن به حق

<sup>۱</sup> - و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برای شان می گشودیم. پس به کیفر دستاوردهان گریبان آنان را گرفتیم.

آن نعمت و مصرف کردن آن در غیر موردش به انسان دست می دهد.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۲۹) طباطبایی نیز، بَطْر را طغیان به هنگام نعمت معنا کرده است و «بَطْرَتِ مَعِيشَتِهَا» را طغیان در معیشت تفسیر کرده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶: ۶۱) طبرسی، اعراض از شکر و تکبر کردن را بطر در معیشت می داند و آیه را چنین معنی کرده است: «به آنها زندگی مرفهی دادیم اما آنها حق نعمت را نشناختند و کفر ورزیدند، پس هلاک شان کردیم.» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷: ۴۰۷) سید قطب نیز بطر نعمت و عدم شکر را سبب هلاک قریه ها عنوان کرده است. (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۵: ۲۷۰۴)

با توجه به این آیه، رفاه بسیار و عدم توجه به مبدأ و سپاس در برابر آن انسان را به طغیان می کشند و باعث سقوط و انحطاط می گردد. در آیات متعددی از قرآن، به رفاه زدگی به عنوان عامل هلاکت امت ها، اشاره شده است؛ از جمله آیه ۳۳ سوره مومنون: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا الْآخِرَةِ وَآتَرْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: و اشراف قومش که کافر شده و دیدار آخرت را دروغ پنداشته بودند و در زندگی دنیا آنان را مرفه ساخته بودیم.» اشراف این قوم به رفاه گرایند و در ادامه آیات، خبر از هلاکت آنها داده است: «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبَعْدًا لِقَوْمِ الظَّالِمِينَ: و اشراف قومش که کافر شده و دیدار آخرت را دروغ پنداشته بودند و در زندگی دنیا آنان را مرفه ساخته بودیم.» (مومنون/ ۴۱) واضح است که رفاه به خودی خود عامل سقوط بشر نمی گردد و هیچ مکتب و منطقی فقر و بیچارگی را راه سعادت بشر معرفی نمی کند، بلکه منظور عدم شکر در برابر نعمت ها و استفاده نادرست از آنها و مستی و غفلت و طغیان است که باعث سقوط انسان و جامعه وی می گردد.

۳. فسق: از نگاه قرآن یکی از اسباب هلاکت اقوام و امت ها فسق است. فسق، در لغت به معنای خارج شدن هسته از درون خرما است. «فَسَقَ الرُّطْبُ» یعنی هسته از درون خرما خارج شد و در اصطلاح به معنای خارج شدن از محدوده شرع است: «فَسَقَ فُلَانٌ» یعنی از محدوده شریعت خارج شد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۳۶) فسق، دارای معنای وسیعی است و هر گونه نافرمانی و خروج از راه و رسم بندگی را شامل می شود و حتی کفر را هم در بر می گیرد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۵: ۲۴۵) ابن عاشور، فسق را خارج شدن از مسلکی می داند که شأن شیء، سلوک آن مسلک است. (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱: ۱۶۰)



فساد ندارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۵: ۳۰۶-۳۰۷) هلاکت اقوام فاسد هم، یکی از سنت های الهی است.

۵. استکبار: در آیات بسیاری از قرآن کریم، استکبار و مستکبر بودن به عنوان یکی از اوصاف اقوام هلاکت شده معرفی شده است. کبر حالتی است که در آن، انسان خود را بزرگ تر از غیرش ببیند و بزرگ ترین کبر، کبر بر خداست و آن با امتناع از قبول حق و اذعان به عبادتش به وجود می آید. راغب اصفهانی، کبر را بر دو گونه می داند: ۱. ممدوح ۲. مذموم. استکبار ممدوح را همان تلاش برای بزرگ شدن می داند و استکبار مذموم را خودنمایی و اظهار کمالاتی که در شخص نیست، معرفی می کند و استکبار را در قرآن به همان معنای مذمومش می داند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۹۷) اما طباطبایی معتقد است که استکبار همواره مذموم است و در آیه «فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ: و اما عادیان به ناحق در زمین سر برافراشتند.» (فصلت: ۱۵) قید «بغیر الحق» توضیحی است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷: ۳۷۶) وی همچنین مستکبر را کسی می داند که می خواهد به بزرگی دست یابد و در صدد است که بزرگی خود را به فعلیت برساند و به رخ دیگران بکشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲: ۲۳۴)

به نوشته فخر رازی، برخی معتقدند که تکبر اظهار بزرگی نفس بر غیرش است و صفت تکبر ویژگی ناپسندی است در همه بندگان و صفت ممدوحی است در مورد خداوند متعال؛ زیرا خداوند، مستحق است که آن را بر ماسوایش اظهار کند؛ چرا که تکبر در مورد خداوند حق است و در غیرش، باطل (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۵: ۳۶۶)

آیات قرآنی بسیاری مستکبر بودن اقوام را موجب هلاکت آنان دانسته است؛ از جمله آیات ۴۵ و ۴۶ سوره مومنون: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مِّبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ: سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و حججی آشکار فرستادیم/ به سوی فرعون و سران قوم او، ولی تکبر نمودند و مردمی گردنکش بودند.» و آیه ۱۳۳ سوره اعراف: «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالصَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُّفْصَلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ: پس بر آنان طوفان و ملخ و کنه ریز و غوکها و خون را به صورت نشانه هایی آشکار فرستادیم و باز سرکشی کردند و گروهی بدکار بودند.» مشخص است که استکبار، سبب گوش نسپردن و توجه نکردن به آیات و نشانه های الهی می شود؛ به طوری که گویا، انسان های متکبر حتی حاضر به شنیدن سخن حق نیستند تا چه

رسد به عمل بدان، آنان راه های هدایت را خودخواسته بر روی خود بسته اند و از مسیر انحرافی خود حاضر به بازگشت نیستند، طبعاً، تنها راه علاج آنها، گرفتار آمدن به عقوبت الهی است.

۶. **عدم ایمان به خدا و تصدیق انبیاء:** در قرآن به آیاتی بر می خوریم که عدم ایمان به خدا و تکذیب رسولان الهی باعث هلاکت اقوام شده است. از جمله آیه ۹۶ سوره اعراف: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم ولی تکذیب کردند پس به کیفر دستاوردشان گریبانشان را گرفتیم.» و نیز آیه ۳۷ سوره فرقان: «وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا هُم لِنَاسٍ آيَةً وَ أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا: و قوم نوح را آنگاه که پیامبران را تکذیب کردند غرقشان ساختیم و آنان را برای مردم عبرتی گردانیدیم و برای ستمکاران عذابی پر درد آماده کرده ایم.» که در این آیه، تکذیب پیامبران علت نابودی آنها ذکر شده است.

اگر به عللی که تاکنون درباره نابودی اقوام برشمردیم، توجه کنیم، در می یابیم که سرچشمه همه آنها به عدم ایمان به خدا باز می گردد و چنانچه آنها به خداوند ایمان داشته و به دعوت پیامبران را پاسخ مثبت می دادند، دچار فسق و فساد و استکبار و ناسپاسی نمی شدند، بنابراین، ایمان به خدا و تصدیق پیامبران، تنها راه سعادت بشر است و در صورت گسترش بی ایمانی در جامعه ای باید منتظر رشد فساد، فسق و استکبار و دیگر نشانه های انحراف بود.

۷. **ظلم:** بر طبق آیات قرآن کریم ظلم از عوامل قطعی هلاکت اقوام و ملت های پیشین بوده است. ظلم در لغت به معنای تاریکی (عدم نور) است. در قرآن کریم از جهل و شرک و فسق تعبیر به ظلم شده است، همچنان که نقطه مقابل این امور به نور تعبیر شده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۳۷-۵۳۸). ظلم در حقیقت به این معناست که چیزی را در غیر محل خود قرار دهیم، مثلاً قرار دادن بت به جای خدا، مهمترین مصداق ظلم محسوب می شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۲: ۴۰۰) بنابراین، ظلم نقطه مقابل عدل است. پس اگر هرچیز را در محل شایسته خود قرار دهیم، عدل است. ظلم بر اساس آموزه های قرآنی به سه صورت است: ۱. ظلم انسان به خدا مانند آیه ۱۳ سوره لقمان: «إِنَّ الشَّرَّكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ: همانا شرک، ظلم بزرگی است.» که شرک نسبت به خدا را ظلم به خدا دانسته است. ۲. ظلم انسان به انسان، مانند آیه ۴۲ سوره شوری «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ: راه نکوهش تنها بر

کسانی است که به مردم ستم می کنند.» که در این آیه، خداوند ایراد و مجازات را برای کسانی دانسته است که به مردم ظلم می کنند. ۳. ظلم انسان به خود مانند آیه ۴۴ سوره نمل که ملکه سبا گفت: «أَنْتَى ظَلَمْتُ نَفْسِي» اگر به دو دسته نخست، بنگریم در می یابیم که در حقیقت، آنها هم باز به دسته سوم یعنی ظلم انسان به خودش باز می گردد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۳۷-۵۳۸)

آیاتی که علت معذب شدن اقوام مختلف را ظلم و ظالم بودن آنها معرفی می کند، بسیار است؛ از آن جمله، آیه ۵۹ سوره قصص: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَّهَاتِ رُسُلًا يَلْتَمُوا عَلَيْهِم آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَ أَهْلِهَا ظَالِمُونَ: و پروردگار تو هرگز ویرانگر شهرها نبوده است تا پیشتر در مرکز آنها پیامبری برانگیزد که آیات ما را برایشان بخواند و ما شهرها را تا مردمشان ستمگر نباشند ویران کننده نبوده ایم.» در آیه فوق، تکذیب رسولان و کفر به خداوند، عامل ظالم نامیده شدن آنها معرفی شده است. در آیه ۱۴ سوره عنکبوت چنین آمده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمُ الْقَسْنَئَةَ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ: و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد تا طوفان آنها را در حالی که ستمکار بودند فراگرفت.» در این آیه «و هم ظالمون» چنین تفسیر شده که آنها با کفر ورزیدن، به خودشان ستم کردند و همچنین به خاطر طغیان و تمردشان به انسان ها و به حیات بشری ظلم کردند. (فضل الله، ۱۴۱۹، ج ۱۸: ۳۱) در همین سوره و در آیه ۳۱ آمده است: «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانَو ظَالِمِينَ: و چون فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند گفتند: ما اهل این شهر را هلاک خواهیم کرد؛ زیرا مردمش ستمکار بوده اند.» و در آیه ۱۱ سوره انبیاء آمده است که: «وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ: و چه بسیار شهرها را که مردمش ستمکار بودند در هم شکستیم و پس از آنها قومی دیگر پدید آوردیم.» در دو آیه اخیر نیز، ویژگی آبادی های عذاب شده، ظالم بودن آنها ذکر شده است. در آیه ۵۹ سوره کهف خداوند می فرماید: «وَ تِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا: و مردم آن شهرها چون بیدادگری کردند هلاکشان کردیم و برای هلاکشان موعدی مقرر کردیم.» اندلسی در تفسیر این آیه، به نکته نغزی اشاره می کند. به نوشته او «لَمَّا ظَلَمُوا» علت هلاکت را که همانا ظلم است، بیان می کند و بر همین اساس، ابوالحسن بن عصفور استدلال کرده است که «لَمَّا» در اینجا حرف است (به معنی زیرا) و ظرف (به معنی هنگامی که) نیست؛ زیرا ظرف

دلالت بر علیّت نمی کند و «لَمَّا ظَلَمُوا» تحذیر از ظلم است؛ زیرا نتیجه اش هلاکت است. (اندلسی، ۱۴۲۰، ج ۷: ۱۹۵)

۸. پیروی کورکورانه از زمامداران: در آیات متعددی از قرآن کریم به دنباله روی مردم از رهبران نالایق اشاره شده و عاقبت آنها را هلاکت معرفی کرده است که در اینجا به دو نمونه از آنها اشاره می کنیم: «فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ: پس قوم خود را سبک مغز یافت (و آنان را فریفت) و اطاعتش کردند چرا که آنها مردمی منحرف بودند/ و چون ما را به خشم درآوردند از آنان انتقام گرفتیم و همه آنها را غرق کردیم.» (زخرف/ ۵۴-۵۵) این آیات، در مورد قوم فرعون است که کورکورانه از او پیروی و اطاعات کردند و سرانجام در دریا غرق شدند، همچنین در آیات ۹۶-۹۷ سوره هود چنین آمده است: «و لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مَبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ: و به راستی موسی را با آیات خود و حجتی آشکار / به سوی فرعون و سران قوم وی فرستادیم ولی سران از فرمان فرعون پیروی کردند و فرمان فرعون صواب نبود.» در این آیه، بیان شده که آنها از دستور فرعون پیروی کردند در حالی که فرمان فرعون مایه رشد و نجات نبود.

همواره در میان بشریت، فراعنه ای وجود دارند که مردم را گمراه می سازند و آنها را به بندگی می کشانند، مردم نیز، از روی نادانی یا ترس از آنها اطاعت می کنند و همانند برده در برابر صاحبش رفتار می کنند و فرعونیان نیز آنها را به سوی گمراهی و فساد رهبری می کنند و در آخرت به آتش جهنم می کشانند، این در حالی است که پیامبر اکرم (ص) فرموده است که «لا طاعةَ لِأَحَدٍ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ: کسی را بر مبنای نافرمانی خدا نمی توان پیروی کرد؛ پیروی فقط در کارهای نیک است.» (رشید رضا، ۱۹۹۰، ج ۱۲: ۱۲۶) جوامع بشری همواره باید مواظب باشند که از رهبران ناصالح اطاعت نکنند و خود را چشم و گوش بسته در اختیار آنان قرار ندهند که آنان را به هلاکت خواهند افکند.

۹. طغیان: آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که یکی از ویژگی های اقوام هلاکت شده را طغیان معرفی کرده است به عنوان نمونه آیات ۹-۱۳ فجر: «و ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ: و با ثمود همانان که در دره، تخته سنگ ها می بریدند؟ و با فرعون، صاحب خرگاه ها، همانان که در شهرها سر به طغیان برداشتند

و در آنها بسیار تبهکاری کردند تا آنکه پروردگارت بر سر آنان تازیانه عذاب را فرو نواخت.» در این آیات، بیان شده که قوم ثمود و فرعون در آبادی ها، طغیان کردند. طبرسی «طَغَوْا فِي الْبِلَادِ» را چنین تفسیر نموده است: «با پیامبران با خشونت و زور برخورد کردند و در زمین نافرمانی خدا را کردند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۷۳۹)

طغیان در لغت به معنای تجاوز از حد و سرکشی است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۲۰) طغیان در حقیقت به معنای سرکشی و خروج از مسیر طبیعی و فطری است، آب نیز، زمانی که طغیان می کند از بستر طبیعی و ساخته خود بیرون می رود و آبادی و مزارع را ویران می کند. طغیان بر خلق به معنای سلطه جابرانه بر حقوق و مواهب آنهاست که نتیجه اش افساد در زمین می باشد. «الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ» (فجر: ۱۱-۱۲)

سید قطب در توضیح این آیات نوشته است: «ورای طغیان، چیزی جز فساد نیست، بنابراین طغیان، طاغی را فاسد می کند و سپس کسانی را که بر آنها طغیان روا شده را فاسد می کند، لذا روابط و ارتباطات در همه جوانب حیات، فاسد می شود و حیات از مسیر درست و مستقیم خود که خداوند برای آن در نظر گرفته، خارج می شود و به مسیر دیگری منحرف می شود. در نتیجه، با شرایط خلافت انسان در زمین سازگار نیست و باید به وسیله عذاب الهی زمین از فساد تطهیر شود.» (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۶: ۳۹۰۴)

در آیه دیگر می خوانیم «و قوم نوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَى: و پیشتر قوم نوح را هلاک کرد؛ زیرا که آنان ستمگرتتر و سرکش تر بودند.» (نجم/ ۵۲) در این آیه نیز، به طغیانگری قوم نوح (ع) که سبب هلاکت شان گردید، اشاره شده است.

۱۰. تعطیلی امر به معروف و نهی از منکر: یکی از مبانی اندیشه ای قرآن، عدم سکوت در برابر زشتی ها و احیای فریضه امر به معروف و نهی از منکر است و چه بسا، تعطیل کردن آن که با هلاکت همزمان شده است: «وَ إِذِ الْقَوْمُ لَمْ يَعْلَمُوا مَنَّهُمْ لَمَّ تَعَطُّونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ أَلَى رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ: و آنگاه که گروهی از ایشان

گفتند: برای چه قومی را که خدا هلاک کننده ایشان است یا آنان را به عذابی سخت عذاب خواهد...» (اعراف/ ۱۶۴-۱۶۶) آیات فوق، داستان قومی است که نافرمانی خدا را می کردند و گروهی آنان را از این کار باز می داشتند، اما آنها مورد اعتراض عده ای قرار گرفتند که چرا شما گروهی را که عاقبت شان هلاکت و عذاب الهی است، نهی از منکر می کنید. ناهیان از منکر می گفتند که برای برداشته شدن مسئولیت خود و داشتن عذر نزد خدای تعالی، چنین می کنیم؛ به علاوه شاید که آنها باز گردند و توبه کنند. سرانجام هنگامی که موعظه ها تاثیر نکرد و عذاب الهی بر سر آنها فرود آمد، خداوند ناهیان از منکر را نجات داد، اما سکوت کنندگان را به همراه گناهکاران هلاک گرداند.

طباطبایی در ذیل این آیات به یکی از سنت های الهی تاکید می کند که کسانی که در برابر فساد سکوت کنند در حالی که امکان نهی از منکر داشته باشند در فساد و سپس عذاب آنها شریک اند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸: ۲۹۵-۲۹۶)

اصل امر به معروف و نهی از منکر یکی از اصول مترقی سلام است که حتی مورد توجه غربیان نیز، واقع شده است. طی چند سال اخیر یکی از خاورشناسان برجسته غربی به نام مایکل کوک<sup>۱</sup> دو جلد کتاب تحقیقی درباره امر به معروف و نهی از منکر در اسلام با همین عنوان نوشته است و آن را بسیار ستوده است. (کوک، ۱۳۸۶: صفحات مختلف) به نظر می رسد شاید علت گریز جامعه فعلی ما از این اصل مترقی، مربوط به نحوه اجرای آن است که با کج سلیقه ها و گاه تخلیه عقده ها و احساسات همراه می شود و موجب بدبینی توده عوام نسبت به آن می گردد. احساس مسئولیت کردن نسبت به سرنوشت دیگران، سرشت اصلی و واقعی این فریضه است که باید به روشی درست و توسط اهل آن صورت گیرد.

## بخش ۲. ویژگی های مثبت امت اسلامی از نگاه قرآن

قرآن در کنار توییح اقوام گذشته و بیان علل معذب شدن آنها، در مواردی پاره ای از نقاط مثبت امت اسلامی را می ستاید و علت آنرا نیز، بیان می کند. از مجموع این آیات می توان دریافت: همانطور که عواملی سبب سقوط مادی و معنوی امت ها و در نهایت گرفتار شدن به عذاب الهی می گردد، موارد و

<sup>۱</sup> . Michael Cook

معیارهایی نیز، سبب رشد و ترقی مادی و معنوی آنها می شود. در ادامه، شماری از این ویژگی ها که به واسطه آنها خداوند امت اسلامی را ستوده است، بیان می گردد.

۱. انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ: شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: به کار پسندیده فرمان می‌دهید، و از کار ناپسند بازمی‌دارید، و به خدا ایمان دارید.» (آل عمران/ ۱۱۰) در این آیه، امت اسلام به عنوان بهترین امت شناخته شده است چرا که امر به معروف و ناهی از منکر و مومن به خداوند است. طبعاً خطاب قرآن تنها به امت زمان پیامبر نیست؛ چرا که خطابات قرآن عام است و زمان بردار نیست و هر امت و ملتی را که چنین کند در بر می‌گیرد، چنان که فیض کاشانی «کنتم» این آیه را مخصوص زمان گذشته نمی‌داند و معتقد است که همه زمان‌ها را در بر می‌گیرد، مانند «وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج: ۱: ۳۷۰)

یکی از مفسران تقدم امر به معروف و نهی از منکر بر ایمان را در این آیه، دلیل بر برتری مسلمانان بر غیرشان دانسته است؛ چرا که غیر مسلمانان نیز، مدعی ایمان هستند و این برتری مسلمانان بر دیگران تا هنگامی است که امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خدا در میان شان وجود داشته باشد. (زحیلی، ۱۴۱۸، ج: ۴: ۴۰)

تعطیلی امر به معروف و نهی از منکر رابطه مستقیمی با گسترش فساد و جنایت در جامعه دارد؛ چرا که افراد موانع کمتری در برابر گناه و جنایت می‌بینند و آزادی عمل بیشتری احساس می‌کنند، اما در جوامعی که مردم نسبت به سرنوشت دیگران بی تفاوت نیستند، آمار جرم و جنایت و فساد کاهش می‌یابد.

۲. ایمان به خدا: یکی از ویژگی‌هایی که خداوند متعال امت اسلامی را بدان ستوده است، ایمان به خداست. فیض کاشانی معتقد است هنگامی ایمان محقق می‌شود که هر آنچه خدا فرمان داده، بدان ایمان آورده شد. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج: ۱: ۳۷۰) به باور یکی دیگر از مفسران، ایمان به خدا همه مواردی را که واجب است به آن ایمان بیاوریم در بر می‌گیرد، مانند ایمان به بعث، رسول، کتاب، حساب و ... چرا که اگر به برخی از این موارد ایمان داشته باشیم، ایمان به خدا شمرده نمی‌شود و محقق نمی‌

گردد، گویا که به خدا، غیر مومن است، همچنان که خداوند متعال در آیه ۱۵۰-۱۵۱ سوره نساء آورده است: «وَيَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا اُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا: و می گویند: ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم و می خواهند میان این [دو]، راهی برای خود اختیار کنند. آنان در حقیقت کافرند.» (زحیلی، ۱۴۱۸، ج ۴: ۴۰-۴۱) این ایمان ناقص و گزینشی که برخی آن را با اعتدال و میانه روی، اشتباه می گیرند و تعطیلی عده ای از احکام را به معنای اعتدال می گیرند، یکی از صفات ناپسند قوم یهود نیز، بوده است: «أَقْتَرِمُونَنَّا بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ: آیا شما به پاره ای از کتاب [تورات] ایمان می آورید، و به پاره ای کفر می ورزید؟» (بقره/ ۸۵)

**۳. اعتدال و میانه روی:** خداوند در آیه ۱۴۳ سوره بقره می فرماید: «و كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا: و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.» کلمه وسط را به معنای عدل و بهترین یک شیء گرفته اند. (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۲: ۶۸) شیخ طوسی نیز وسط را همان عدل معنا کرده است. (طوسی، بی تا، ج ۲: ۶) منظور از امت وسط، امت میانه است که از افراط و تفریط در امان است و در حالت اعتدال زندگی می کند. با توجه به این آیه، خداوند متعال امت اسلام را یک امت میانه و معتدل معرفی کرده است، اما امت اسلامی از چه نظر معتدل و میانه است؟ اگر به سایر امت ها بنگریم، خواهیم دید که امت اسلام از نظر عقیده، دارای اعتدال است؛ چرا که نه راه غلو را می پیمایند و نه راه تقصیر و شرک را. از نظر ارزش های معنوی و مادی نیز، امت اسلام یک امت معتدل است؛ نه به کلی در جهان ماده فرو می روند که معنویت به فراموشی سپرده شود و نه آنچنان در عالم معنا فرو می روند که از جهان ماده به کلی بی خبر گردند. نه همچون گروه عظیمی از یهود، جز گرایش مادی چیزی را نشانند و نه همچون راهبان مسیحی، به کلی ترک دنیا کنند. از نظر اجتماعی اعتدال دارند؛ چرا که نه اطراف خود را حصار می کشند که از جهانیان به کلی جدا شوند و نه اصالت و استقلال خود را از دست می دهند که همچون غرب زدگان در این و آن ملت، ذوب شوند. در اخلاق و عبادت و تفکر و خلاصه در تمامی جهات زندگی معتدل هستند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۸۷)

در ادامه آیه خداوند می فرماید: «لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا: یعنی شما را امت معتدل قرار دادیم تا گواه بر مردم باشید.» (بقره/ ۱۴۳) تعبیر گواه بودن امت اسلام بر مردم جهان و

همچنین گواه بودن پیامبر (ص) نسبت به مسلمانان ممکن است، اشاره به الگو و اسوه بودن باشد؛ چرا که گواهان و شاهدان را همیشه از میان افراد نمونه انتخاب می کنند، یعنی شما با داشتن این عقاید و تعلیمات، امتی نمونه هستید، همان طور که پیامبر (ص) در میان شما یک فرد نمونه بود. شما با عمل و برنامه خود گواهی می دهید که یک انسان هم می تواند مرد دین باشد و هم مرد دنیا و در عین اجتماعی بودن جنبه های معنوی و روحانی خود را حفظ کند. شما با این عقاید و برنامه ها، گواهی می دهید که دین و علم، دنیا و آخرت نه تنها تضادی با هم ندارند، بلکه یکی در خدمت دیگری است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۸۳-۴۸۴) در یکی دیگر از آیات قرآن کریم از زبان لقمان خطاب به فرزندش می خوانیم: «و اقصد فی مشیک: و در راه رفتن خود میانه رو باش» (لقمان/ ۱۹) مفسران معنای آیه را عام گرفته و میانه روی را در تمام امور یک امر عقلانی و قرآنی سفارش شده دانسته اند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۷: ۵۶)

### نتیجه گیری

هدف قرآن از بیان عاقبت شوم اقوام گذشته، برحذر داشتن امت اسلامی از گرفتار آمدن به رذایل و ویژگی های منفی است که موجبات هلاکت آنها را فراهم کرد. بر اساس آموزه های قرآنی، جوامعی که از خدا رویگردان شدند و دچار فساد یا طغیان یا بطر نعمت یا فسق گردیدند، به هلاکت رسیدند. سنت خداوند چنین قرار گرفته است که این گونه کارها، انسان و جامعه را به نابودی و خسران می کشاند. بر همین اساس، آلوده شدن به اسراف، فسق، فساد، استکبار و ... از اسباب نابودی اقوام گذشته بود و طبیعتاً هر امتی که در آینده نیز، دچار چنین آلودگی هایی گردد به سرنوشت گذشتگان مبتلا خواهد شد؛ چرا که این امور جزء سنت های لایتغیر الهی است.

در مقابل، ایمان به خدا، اعتدال و میانه روی در امور و امر به معروف و نهی از منکر از جمله صفات مثبتی است که قرآن برای امت اسلامی برشمرده است، طبعاً در حال حاضر که جوامع غربی به سرعت به سوی مفساد اخلاقی پیش می روند؛ به گونه ای که راه بازگشتی برای شان، متصور نیست، بر امت اسلامی است که خود را از آن موانع دور نگه دارد و با احیاء مجدد ایمان اسلامی در قلوب مردم با ابزارهای مناسب و دور ساختن افراد جامعه از مفسد فریبنده و سراب آلود فرهنگ غربی و اجرای مناسب

و قاعده مند و خردمندانه امر به معروف و نهی از منکر خود را از آنان متمایز و شاخص سازد. این امری است که نیاز به استفاده از متخصصین در علوم دینی از حوزه های علمیه و دانشگاه ها دارد.

### کتابنامه

قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.

ابن عاشور اندلسی، محمد الطاهر (۱۹۸۴). التحرير و التنوير، تونس، الدار التونسية للنشر، ج ۱۱.

اندلسی، اثیرالدین ابوحیان محمد یوسف (۱۴۲۰). البحر المحيط فی التفسیر، بیروت، دارالفکر، ج ۷.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). مفردات الفاظ القرآن، بیروت، دارالقلم.

رشید رضا، ابن علی رضا (۱۹۹۰). المنار، بی جا، هیئة المصریة العامة للکتاب، ج ۶ و ۱۲.

زحیلی، وهبة بن مصطفى (۱۴۱۸). التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة، بیروت، دمشق، دارالفکر المعاصر، ج

۴.

سید قطب (۱۴۱۲). فی ظلال القرآن، ۱۴۱۲، بیروت، دار الشروق، ج ۵ و ۶.

طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین

حوزه علمیه قم، ج ۸، ۱۵، ۱۶ و ۱۷.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق محمد جواد بلاغی، تهران، انتشارات

ناصر خسرو، ج ۷، ۹ و ۱۰.

طوسی، محمد بن حسن (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت، داراحیاء التراث

العربی، ج ۲.

فراهیدی، ابو عبد الرحمن خلیل بن احمد (۱۴۰۹). کتاب العین، تحقیق مهدی مخزومی، ابراهیم السامرائی، بی

جا، موسسه دارالهجره، ج ۲.

کوک، مایکل (۱۳۸۶). امر به معروف و نهی از منکر در اندیشه اسلامی، ترجمه احمد نمایی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

فخر رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰). مفاتیح الغیب، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ج ۱۵.

فضل الله، سید محمد حسین (۱۴۱۹). تفسیر من وحی القرآن، بیروت، دارالملاک للطباعة و النشر، ج ۱۸.

فیض کاشانی، ملاحسن فیض (۱۴۱۵). تفسیر الصافی، تهران، الصدر، ج ۱.

قراقرلو، محمد (۱۳۷۹). «هنوز نپرسیده ایم که چرا قرآن از ظهور و سقوط تمدن‌ها سخن می‌گوید؟»، گلستان قرآن، شماره ۳۷، آذر ماه، ص ۱۱-۱۴.

محمدی، سید محمد حسین (۱۳۸۷). «اصول و ضوابط حاکم بر سیر تمدن‌ها با تأکید بر علل سقوط تمدن‌ها از منظر وحی»، تاریخ اسلام در آینه پژوهش، شماره ۲۰، زمستان، ص ۱۶۱-۱۸۴.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱، ۵، ۱۵، ۱۶ و ۲۲.